

وصیت ریواخل در شرف وفات

سابق (علیه السلام) از پدرانش... از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خبر داد
 رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش به امام علی (علیه السلام) فرمود:
 الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (صلی الله علیه و آله) وصیتش
 م علی (علیه السلام) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود:

یا علی، بعد از من دوازده امام
است و بعد از آن‌ها دوازده مهدی
خواهد بود... تا به فرزندش «محمّد»
مستحفظ از آل محمد و ائمه نماید. آن‌ها
دوازده امام هستند و پس از آن‌ها،
دوازده مهدی خواهد بود؛ پس «هرگاه
فاتش رسید، وصیت و جانشینی» را
به فرزندش که نخستین نزدیکان
است، تسلیم می‌نماید. او سه نام
دارد؛ نامی مانند نام من و نام
پدرم و آن عبدالله و احمد و اسم
سوم مهدی است و او اولین
مؤمن است.

ترجمہ
ص

نسب سید احمد رکنی

مد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسكري باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام که برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث است. همان یبانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان و فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایللیا علیه السلام و یحییان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به بدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در شرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله به همه جهان انتشار پیشان برای اثبات حقانیت خود، به قانون معرفت حجت الهی احتیاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود: الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده امام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است. و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده‌اند و با علایق ادیان را به حدی فرا خوانده

البيعه لله دعوت به حاکمیت خدا

سرديپر

علی علیہ السلام اسوۂ انسانی

امروزه همه دریافتند که تنها راه رسیدن به کمال انسانی الگوقرار دادن کسانی است که تمام ارزش‌های انسانی را در خود متجلی ساخته و به جایگاه ظهور در جهان واقع رسانده است. کمال‌گرایی، جدای از دین و مذهب و قومیت، نیاز فطری هر انسان است و اهمیتش زمانی برای همگان نمایان می‌شود که در دنیای امروز با تمام جهش‌های علمی و فناوری، جامعه بشری دچار بحران عمیق هویت در تمام زمینه‌های حیات شده است و تنها راه برون‌رفت از این معضل، پناه‌جستن به انسان کاملی است که بتواند همه احتیاج‌های بشر، اعم از روحی و مادی را در یابد، دردها را بشناسد و نسخه‌ای بنویسد که جامعه بشری در راستای فطرت خداجوی خویش به کمال برسد.

جوامع بشری همه نسخه‌های مکتب‌های انسانی را به‌نوعی تجربه کردند و تنها از حقیقت کمال انسانی که همانا خداگونه‌شدن است دور شدند، به ستیز با خویشتن پرداختند و ضربه‌های مهلکی به کمال و فطرت خویش زدند؛ و این کاستی و خلأ، ارائه نمونه‌ی انسانی کامل که همه استعدادهای خود را به حد کمال رسانیده باشد، پراهمیت می‌کند. علی(ع) به اعتراف بزرگان همه مکاتب و متفکران حتی غیردینی، یگانه نسخه‌ی بی‌بدیل کامل انسانی است که توانسته در طول چهارده قرن همه نیازهای انسانی را برطرف کند و راه نجاتی ارائه نماید که بعد از قرن‌ها هنوز یگانه راه‌حل به کمال رسیدن بشر فخته و غرق در ماده است. علی زوایای مخفی وجود آدمی را کاویده است، درد را شناخته و نسخه‌ای خداگونه تجویز نموده که امروز حتی سازمان‌های حقوق بشر، اعلامیه حقوق بشر خود را مرسوم وجود فرموده‌های ایشان در نهج البلاغه می‌دانند و آن را بزرگ‌ترین مرجع تدوین اعلامیه حقوق بشر تلقی کردند.

نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت
متحیرم چه نامم شاه مُلک لا فتی را

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلام بر تو ای ابالحسن
چقدر سبقت گرفتی و ایندگان پس از خود را چه بسیار به دشواری افکندی،
به راستی که سوگ تو در آسمان ها بزرگ است و مانع تو مردم را در هم گفته است.
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
خداوند پادشاه های شما را در یاد شصت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب (صلوات خدا بر او) بزرگ دارد.

پیام فیس بوک سید احمد الحسن رحمۃ اللہ علیہ، ۱۸ رمضان ۱۴۳۵ھ

ای مرادی! انتقام چه چیزی را از علی گرفت؟

هرگز هیچ بدی در مخیله اش نچرخید و هیچ جایی در آن نیافت، به او بدی می‌کردید اما او به شما خوبی می‌کرد. در نمازش، برای آزار دادنش، پشت سرش می‌ایستادید. در برابرش می‌ایستادید و تکرار می‌کردید: (لَئِنْ أَشْرَكَتْ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (اگر شرك بوزی حتماً عملت تباه خواهد شد و مسلماً از زیانکاران خواهی شد). [زمر، ۶۵].

اورا تکفیر کردید، ناسزایش گفتید؛ ولی مجازاتتان نکرد. بر چهل و نادانی شما شکیبایی می‌ورزید و با این سخن خداوند به خودش صبر می‌داد: (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوْقِنُونَ) (پس صبر کن که وعده خدا حق است و مبدا آنان که یقین ندارند، تو را به سبک‌سری وادارند). [روم، ۶۰] ... پیام فیس بوک سید احمد الحسن (ع)، ۱۹ رمضان ۱۴۳۸

آزادی اندیشه به سبک امام علی (ع)

امام علی (ع) با طرح حقوق واجب متقابل بین رهبر و مردم می‌فرماید: و اما حق من [به عنوان رهبر] بر شما این است که به من وفادار باشید و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید؛ هرگاه شما را فراخواندم اجابت نمایید و هرگاه فرمان دادم اطاعت کنید.»

(نهج البلاغه، خطبة ۳۸)

تشیع و صفویه

ادامه مطلب در صفحه دوم

اصولگرایی، اصلاح طلبی و اعتدال جویی در سیره امام علی (ع)

در اندیشه‌ها منتها اعتدال جویی و اصول گرایی و اصلاح طلبی، بخش‌های سیاسی اجتماعی متفاوت، متعارض یا مخالف یکدیگر نیستند، بلکه رفتار درست در چارچوب اصول گرایی که همراه با نظارت اصلاح طلبانه باشد، می‌تواند منجر به آفرین

اعتدال جویي شود



رمان

آیا امامان ما، خودشان را امام می دانستند
یا شیعیان این لقب را به آنها دادند؟

سؤال: شما برادران شیعه که به مسئله امامت معتقد هستید، آیا کسانی را که امام می‌پندارید، خودشان به امامت خودشان اعتقاد داشتند یا بعداً شما آن را اطلاق کردید؟

ادامه مطلب در صفحه سوم

اگر چنین نکنند مستوجب عبارات ذیل خواهند بود. آنجا که مردم در برابر علی(ع) همراهی نمی کنند و عهدشکنی و پیمان شکنی، شیوهٔ آن‌ها می‌شود، علی(ع) می‌فرماید: «...نفَرین بر شما چقدر از دست شما ناراحتی کشیدم...» «ای مردنمایان... خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پرخون است و سینه‌ام از خشم شما مالا مال...» «...ای مردم، گویا به خیانت و کینه‌توزی، اتفاق دارید...» «...هیبهات که با شما بتوانم تاریکی را از چهرهٔ عدالت بزدایم و کجی را که در حق راه یافته راست نمایم...» «چه مقدار با شما کوفیان مدارا کنم...» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۰۷)

و در فرازی دیگر می‌فرماید: «من دیروز امیر و فرماندهٔ شما بودم، ولی امروز فرمانم می‌دهید؛ دیروز بازدارنده بودم، ولی امروز مرا بازمی‌دارند؛ شما زنده‌ماندن را دوست دارید و من نمی توانم شما را به راهی که دوست ندارید اجبار کنم.» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۰)

تحمیل نکردن آرا و عقاید:

یکی از شیوه‌های حکومتی امام علی(ع)، دوری از زور و فشار و قدرت و تهدید برای تحمیل فکر و عقیده است. ایشان هرگز رأی و فکر خود را (گرچه به‌حق بوده) به دیگران تحمیل نکرده است؛ مخصوصاً چون قدرت داشته از روش ارباب و تهدید استفاده نکرده است و مردم را با همان گرایش فکری و اعتقادی خودشان آزاد می‌گذاشته است؛ اما برعکس، مردم بعضی امور ناخوaste را به علی(ع) تحمیل می‌کردند و آن حضرت ناگزیر به قبول تصمیم و رأی جمعی بوده است، گرچه بطلان و خسارت آن بر ایشان هویدا بود. چراکه اساس حکومت علی(ع) بر مبنای آزادی اجتماعی و تحمیل نکردن فکر و اندیشه بود؛ یعنی اگر مردم تخلف می‌کردند یا درصدد رواج باطل بودند، حضرت در برابر آن‌ها می‌ایستاد و کمترین نرمش و سازشی از خود نشان نمی‌داد، ولی چون رأی و فکری را انتخاب کرده و خواستهٔ جمعی آن‌ها بوده، هرگاه در تعارض با دین نبوده، می‌پذیرفته است. البته حضرت از ابتدای پذیرش حکومت چنین بود؛ یعنی معتقد بود که مردم باید بخواهند و با میل خود بپذیرند، نه آنکه تزویر و فریبی باشد، نه آنکه تهدید و زوری باشد، بلکه به میل و آگاهی و ارادهٔ خود بپذیرند؛ لذا ایشان در ابتدای اصرار مردم بر حکومت، آن‌ها را منع می‌کرد تا به سراغ دیگری بروند یا این تعبیر را داشته است که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است از اینکه امیر شما باشم.

بازگردانم و نیرومند در نظر من پست و ناتوان است تا حق را از او بازستانم.» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۳۷)

و نیز: «به خدا سوگند که داد ستمدیده را از ظالم ستمگر بستانم و مهار ستمگر را بگیرم و به آبشخور حق وارد سازم، گرچه تمایل نداشته باشد.» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۶)



و این همه تأکید بر عدالت و حق و برخورد و مبارزه با ستمگری و باطل، برای تأمین عدالت و امنیت در بین مردم است. پس اساساً مردم دارای جایگاه والایی در حکومت هستند و حکومت در خدمت و برای مردم است.

بحث این است که اگر قواعد کلی حکومت یعنی وظایف معین رهبر و مردم دارای نقص و کاستی شود آثار زینابری برای مردم و جامعه و حکومت خواهد داشت. پس در نهج‌البلاغه حکومت برای مردم است و در خدمت مردم، اما در اختیار مردم نیست و مردم حق دخالت در سیاست‌گذاری‌های حکومت را ندارند؛ بلکه حق واجب بر گردن مردم، اطاعت از رهبری است که

...از دیدگاه نهج‌البلاغه حرکت مردم در طول حرکت رهبری است نه در عرض آن. مردم حق ندارند به حکومت امرونیی کنند؛ نه آنکه مشورت ندهند و خیرخواهی نکنند، بلکه وظایفی که حکومت و رهبر مصلحت نمی‌دانند برای رهبر تکلیف نکنند؛ مانند آنچه در صفین گذشت که نافرمانی و عهدشکنی کردند و صلح را بر علی(ع) تحمیل نمودند و مانند جریان حکمت که گوش‌به‌فرمان امام و رهبر خود نکردند و شخصی را به علی(ع) تحمیل نمودند که نتیجه‌اش، زبانی بود که متوجه جامعهٔ اسلامی و باعث تضعیف موقعیت و جایگاه رهبری اسلام شد.

آنچه روشن است علی(ع) قصد تحمیل آرا به مردم را ندارد و این دو نمونهٔ مذکور گواه روشنی است بر این مدعا. سبک علی(ع) بهره‌گیری از عنصر قدرت و زور برای تحمیل عقیده به مردم نیست؛ یعنی اگر مردم دارای گرایش باطلی هم هستند علی(ع) به‌زور سرنیزه قصد ندارد آنان را مانع شود و فکر و رأی خود را به آنان تحمیل نماید؛ گرچه این امر یعنی قدرت‌گرفتن و دخالت مردم در مسائل اساسی، قاعدهٔ حکومت را از بین می‌برد. ایشان می‌فرماید: اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار و نیرنگ‌بازی در دین فراوان می‌شود و... .

در واقع اندیشهٔ سیاسی در نهج‌البلاغه تخطی از وظایف رهبر و مردم را موجب هرج‌ومرج و رواج ستم و بی‌بندوباری می‌داند. پس لازمهٔ سلامت جامعه، اطاعت مردم از رهبری حکومت است. البته ناگفته نماند که این به‌منزلهٔ بی‌اعتباری و بی‌ارزشی مردم در حکومت نیست؛ چراکه اساس حکومت توجه به مردم و تأمین عدالت برای آن‌هاست. از دیدگاه علی(ع) اگر حکومت نتواند حق را اقامه کند و باطلی را از بین ببرد، ارزش و اعتباری نخواهد داشت: «والله لهی احب الی من امرتکم الا آن اقیم حقاً او ادفع باطلاً» «به خدا سوگند همین کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه حق را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع نمایم.» (نهج البلاغه، خطبهٔ ۳۳) پس تمام تلاش حکومت، احیای حق و احیای حقوق اجتماعی و دفاع از مظلومان و رعایت احوال عامه و احترام به مردم است. می‌فرماید: «من همواره با یاری انسان حق‌طلب بر سر آن‌کس می‌کوبم که از حق روی‌گردان است؛ و با یاری فرمان‌بر مطیع، نافرمان اهل تردید را درهم می‌شکنم.» و در جای دیگر می‌فرماید: «ذلیل‌ترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را



دنیای اسلام، فرهنگ و تمدنی غنی دارد و با توجه به همین پشتوانه عظیم فرهنگی، نظامی جامع و پویا برای حکومت ارائه می‌دهد. در نظام اسلام، موضوع «حقوق بشر» یکی از مباحث مهم در امر حکومت به شمار می‌آید و نظام حقوقی اسلام، به دلیل داشتن منابع اصیل و توجه به جنبه‌های گوناگون زندگی انسان، مباحث جامعی دربارهٔ حقوق بشر مطرح می‌کند.

یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی، طرز نگاه حاکمان به تودهٔ مردم است. چنانچه به قرآن و سنت نگاه کنیم، می‌بینیم که حاکمان دو نوع رفتار با مردم داشتند:

۱. شیوهٔ رفتاری مبتنی بر اهانت به مردم

دراین‌باره قرآن کریم، یکی از ویژگی‌های فرعون و فرعون‌صفтан را بی‌اعتنایی به کرامت انسان‌ها و برخورد اهانت‌آمیز با آنان می‌داند. خداوند در این کتاب آسمانی می‌فرماید: «فَاسْتَحَفَّ قَوْمُهُ فَأَطَاعُوهُ» «فرعون قومش را کوچک و تحقیر کرد تا اینکه از او پیروی کردند». (زخرف، ۵۴) نکته‌ای که از این آیهٔ شریفه به دست می‌آید، این است

که فرعون ابتدا حق مسلم مردم زمان خودش، یعنی کرامت آن‌ها را زیر پا نهاد و مردم را خوار کرد و آنگاه آنان را به

اطاعتی ذلیلانه از خود وادار ساخت.

۲. شیوهٔ رفتاری مبتنی بر تکریم انسان

پیامبران و بزرگان الهی، نمونهٔ کامل رفتار کریمانه با انسان‌ها هستند. این رفتار ایشان حتی شامل کسانی چون فرعون نیز می‌شد؛ برای نمونه، خداوند به موسی و هارون دستور می‌دهد که با او ملایم و نرم سخن بگویند: «وَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» «با او به نرمی سخن بگویند؛ شاید که پند پذیرد یا بترسد». (طه، ۴۴)

رفتار مبتنی بر تکریم را از دو جهت می‌توان بررسی کرد:

۱. رفتار کریمانهٔ مبتنی بر روابط دینی.

۲. رفتار کریمانهٔ مبتنی بر روابط انسانی.

امام علی(ع) در روابط اجتماعی با مردم، رفتاری کریمانه با هدف بزرگداشت انسانیت مردم داشت، نه مسائل دیگری چون دین و مذهب. ایشان در عهدنامهٔ معروفش می‌فرماید:

«وَأَشْعُرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْتَمُّ أَعْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِغْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ.» «مهربانی را پوشش دل خود قرار ده و با مردم دوست و مهربان باش. مبدا مثل حیوان درنده‌خوبی باشی که خوردن مردم را غنیمت می‌شماری؛ زیرا مردم دو دسته‌اند: گروهی برادر دینی تو و گروهی دیگر در آفرینش همانند تو هستند.»

واژهٔ «الرّعیة» (مردم) شامل مسلمان و غیرمسلمان می‌شود و نهی امام از اینکه حاکم نباید درنده‌خو باشد، به این نکته اشاره دارد که تجاوز به حقوق دیگران، انسان را از مقام انسانیت دور می‌کند و در ردیف حیوانات قرار می‌دهد.

در این بخش از عهدنامه، سه واژهٔ «الرحمه، المحبه، اللطف» آمده است که هر کدام، مقدمه و زمینهٔ به‌وجودآمدن دیگری است». این سه رفتار انسانی، حافظ کرامت مردم خواهد شد و رفتار کریمانهٔ مبتنی بر روابط انسانی، می‌تواند مبنای حقوقی در مناسبت‌های سیاسی دولت و مردم نیز قرار گیرد؛ حتی به قانون و آیین‌نامهٔ اداری تبدیل شود. نکتهٔ دیگر اینکه تفاوت رفتار و روابط اجتماعی حکومت اسلامی با دیگر حکومت‌ها در اصلاح بینش و نگرش مردم است؛ یعنی حکومت دینی افزون بر اینکه وظایف مشخص‌شدهٔ همهٔ حکومت‌ها را انجام می‌دهد، یک قدم بیشتر برمی‌دارد و «زمینه‌های اصلاح مردم» را فراهم می‌سازد. فراهم‌کردن زمینه‌های اصلاح، مقدمهٔ ایجاد و حفظ کرامت انسانی است و اصلاح نیز موضوعی فراگیر و شامل همهٔ انسان‌هاست.

۴. در طول تاریخ، برخی از شاگردان امام جعفر صادق و سایر ائمه (علیهم‌السلام)

در ایران حضور یافتند و به‌طور گسترده مکتب اهل‌بیت(ع) را تبلیغ و ایرانیان را به مذهب آنان دعوت کردند.

۵. حضور امام رضا(ع) در خراسان عامل دیگری است. یکی از دلایلی که «مأمون» می‌خواست امام رضا(ع) را ولیعهد کند، مقابله با عرب‌هایی بود که از برادرش «امین» حمایت می‌کردند. تحلیل وی این بود که با ولایتعهدی امام رضا(ع) هم ایرانیان شیعی را به‌سوی خود جذب خواهد کرد و هم شیعیان عرب؛ و این باعث تقویت قدرت وی و ضعف امین خواهد شد.

۶. بسیاری از امام‌زادگان از ظلم «منصور دوانیقی» و دیگر خلفای ستمگر به ایران آمدند و پراکندگی آنان در سراسر ایران عامل دیگری در گسترش تشیع در ایران بود؛ همان‌طور که حضور حضرت معصومه(س) در قم، حضرت شاه‌چراغ(ع) در شیراز و حضرت عبدالعظیم(ع) در ری، از دلایل مهم روی‌آوری مردم ایران به سمت تشیع است.

۷. در دوران حاکمان شیعهٔ آل بویه، اسباب تبلیغ مکتب اهل‌بیت(ع) بیش‌ازپیش فراهم شد و کتب مهم شیعی مانند تهذیب، استبصار، کافی و من لایحضره الفقیه در این زمان تألیف شد. بزرگانی چون شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و سید رضی توانستند در این عصر، اسلام شیعی را به مردم معرفی کنند.

۸. در دورهٔ ایلخانان، حضور علامه حلی به مدت ۱۰ سال در ایران و آزادی وی در بیان احکام و مهارت او در فقه و کلام و نیز تلاش‌های خواجه‌نصیرالدین طوسی عامل دیگری در این زمینه است.

۹. حلقهٔ آخر این جریان تأسیس دولت صفویه و اعلام تشیع به‌عنوان مذهب رسمی و حضور و دعوت از علمای شیعه از سراسر جهان اسلام است. این‌ها سبب شد تا بالاخره در عصر صفویه پس از ۱۰ قرن، اسلام شیعی در ایران گسترش یابد و به‌صورت یک مکتب و مذهب فراگیر در این کشور معرفی شود.

قرار داشت؛ در مبحث بنای کوفه گفته شد که کوفه به‌عنوان اردوگاه بزرگ نظامی اسلام و به‌منظور ادامهٔ فتوحات مسلمانان در ایران و سرزمین‌های ماورای آن تأسیس شد. گرچه شهر فسطاط در مصر و بعدها قیروان در آفریقه نیز به‌منظور گسترش فتوحات مسلمانان در غرب جهان اسلامی بنا شد، ولی هیچ‌یک اهمیت کوفه و بصره را نیافتند. در این میان کوفه سرآمد شهرهای مهم و برجستهٔ مسلمانان شده بود؛ زیرا مرکز دلاورترین و شجاع‌ترین رزمندگان مسلمان بود که شجاعت آن‌ها در جهان اسلام آن روزگار زبانزد بود. کوفیان نیز از این بابت به خود می‌بالیدند؛ حتی در زمان‌های بعد در تفاخر نسبت به سایر نقاط مملکت اسلامی، خود را فرزندان ذات‌الاسلاسل و قادسیه می‌نامیدند و از این‌رو بر بصره و بصریان برتری داشتند. البته جای این تفاخر هم بود، زیرا اگرچه سپاه بصره در آغاز نیمی از ایران و کمی بعد، خراسان و طخارستان و... را فتح کرد، ولی ابتدا این سپاه کوفه بود که با پیروزی‌های چشم‌گیر و مکرر در عراق و فتح پایتخت امپراطوری ساسانی و سرانجام پیروزی‌های بزرگ نپاوند (فتح‌الفتوح) توانست ابهت و اقتدار شاهنشاهی ساسانی را در هم شکند و پیروزی‌های سپاه بصره را تضمین کند. در واقع بصریان به فتح شهرها و سرزمین‌هایی موفق شدند که بدون مدافعان قدرتمند مانده بودند. لازم به ذکر است که بیشتر سپاه کوفه و بصره به‌ویژه فرماندهان و چهره‌های شاخص آن‌ها پس از دست‌یابی به هدف‌های خود در جنگ‌ها و فتوحات، به پایگاه خویش بازمی‌گشتند و اگر فرمان جنگ جدیدی صادر می‌شد، مجدداً به منطقه مذکور اعزام می‌شدند.

۷. بین امیرالمؤمنین(ع) و مردم کوفه علاقه‌ای متقابل وجود داشت؛ علی(ع) قبل از اینکه به کوفه بیاید به مردم آن ارج می‌نهاد و آن‌ها را دوست می‌داشت؛ باینکه آن حضرت در مدینه از مردم بیعت گرفته بود و کوفه را که ده‌ها فرسنگ از مدینه فاصله داشت تا آن زمان ندیده بود، به کوفه و مردم آن دل بسته بود. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود بابتی را با عنوان «فضایل کوفه در کلام امیرالمؤمنین(ع)» آورده است.

هنگامی که علی(ع) تصمیم گرفت به‌منظور برخورد با پیمان‌شکنان به بصره برود، در نخستین نامه‌اش به مردم کوفه نوشت: «فرمانی است از بندهٔ خدا علی امیرالمؤمنان به مردم کوفه که صهییه انصار و سروران عرب هستند.» «صهییه» در لغت به‌معنای جماعت و دسته و به معنی سرور و بزرگ نیز آمده است.

تقفی در جنگ خیبر (گرچه بعد از شکست در آن جنگ عده‌ای از آن‌ها به مدینه بازگشتند) و به‌خصوص با اعزام سپاه سعد وقاص، شمار بسیاری از اصحاب پیامبر(ص) وارد عراق و به‌ویژه منطقهٔ کوفه شدند. پس از بنای کوفه نیز هشتاد تن از صحابه در سال ۱۸ هجری وارد کوفه شدند؛ هم‌چنین هنگامی که عمار یاسر به حکومت کوفه گمارده شد، عمر ۱۰ تن از برگزیدگان اصحاب را همراه او به کوفه فرستاد؛ در سال ۳۶ هجری که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌منظور رویارویی با ناکثین از مدینه حرکت کرد، ۴۰۰ صحابی از مهاجر و انصار که هفتاد نفر از اصحاب بدر در میان آنان بودند، پس از جنگ جمل با حضرت در کوفه ماندند. تنها در جنگ صفین، ۲۸۰۰ تن از صحابیان مقیم کوفه همراه علی(ع) بودند. در واقع کثرت حضور اصحاب با سابقه پیغمبر(ص) در کوفه، بیش از هر نقطهٔ دیگر جهان اسلام بود و از این‌رو «کوفه» نسبت به سایر شهرهای معتبر جهان اسلام (حتی مدینه) موقعیت ممتازی یافته بود.

۴. بسیاری از سرشناسان عرب در این منطقه ساکن بودند؛ در میان مهاجران به کوفه، علاوه بر صحابه، بسیاری از قبایل حجاز نیز به همراه سرشناسان و مشاهیر آن قبیله‌ها به کوفه آمدند؛ از این مهم‌تر، مهاجرت برگزیدگان یمن و قبیله‌های مشهور آن خطه از زمان جنگ قادسیه بود که به عراق آمدند و پس از بنای کوفه در آن شهر ساکن شدند؛ به‌گونه‌ای که اکثر اهالی عرب شهر را اینان تشکیل می‌دادند.

نکته مهم و جالب‌توجه در خصوص یمنی‌ها این است که بیش‌تر آن‌ها از قبل با امیرالمؤمنین(ع) آشنایی داشتند؛ زیرا آن حضرت در سال هشتم یا دهم هجرت از طرف پیغمبر(ص) مأمور تبلیغ اسلام در یمن شد و تبلیغات او بود که اهل یمن را مسلمان کرد. حضور چندماههٔ علی(ع) در آن دیار، دوستدارانی برای او پدید آورد که بعدها از یاران برجستهٔ او شدند؛ کسانی همچون مالک اشتر و کمیل بن زیاد و حارث همدانی و....

هم‌چنین از منطقه حضرموت و دیگر مناطق مجاور یمن نیز نخبگان و بزرگانی به کوفه نقل مکان کرده بودند.

۵. کوفه از نظر جغرافیایی تقریباً در قلب عالم اسلام آن روزگار قرار داشت و بر ایران، حجاز، شام، مصر و جزیره، مشرف و تقریباً در یک فاصله بود. موقعیت آن از بصره بهتر می‌نمود؛ چراکه بصره به دریا نزدیک و امکان هجوم خارجی از راه آب زیاد بود.

۶. کوفه از نظر موقعیت نظامی و تعداد جنگاوران در وضعیت مطلوبی



دلایلی بود که مدینه قابلیت قرارگرفتن به‌عنوان مرکز خلافت امیرالمؤمنین(ع) را نداشت؛ از سوی دیگر کوفه دارای برتری‌های اقتصادی، جغرافیایی، جمعیتی و... بود.

در دوازدهم رجب سال ۳۶ هجری، امیرالمؤمنین امام علی(ع) پس از پیروزی در جنگ جمل به همراه لشکریان و گروهی از مردم بصره به شهر کوفه وارد شد و آنجا را به‌عنوان مرکز حکومت اسلامی خود انتخاب کرد. ایشان پس از ورود به کوفه به مسجد رفت و پس از نماز، خطبه‌ای ایراد کرد. از آن پس به تنظیم امور حکومت پرداخت و استانداران را برای خدمت به‌سوی محل مأموریتشان فرستاد.

عوامل برتری کوفه بر سایر نقاط

۱. از نظر اقتصادی، سواد عراق (نیمهٔ جنوبی عراق) مهم‌ترین منبع درآمد این خطه بود؛ علاوه بر این، خراج و جزیهٔ فراوانی از ایران و عراق به دست مسلمانان بود که ثروتی بی‌اندازه محسوب می‌شد.

۲. کوفه از نظر کثرت جمعیت و نزدیکی به مناطق پرجمعیت، توانایی مقابله با هر تجاوزی را داشت.

۳. تعداد بسیاری از صحابه و برگزیدگان آن‌ها در کوفه حضور داشتند. هنگام ورود خالد بن ولید به عراق در زمان ابوبکر، عده‌ای از صحابه در سپاه او حضور داشتند که بعداً با اعزام سپاه دیگری به فرماندهی ابوعبید

معناے باء بسم الله

چه معنایی دارد اینکه قرآن در نقطهٔ «باء» است و امیرالمؤمنین علی(ع) آن نقطه است؟

پاسخ:

شکل «باء» به‌صورت ظرفی است که لبریز شده و بر دیگران افاضه می‌کند و محتوای آن از پایینش قطره قطره می‌چکد؛ همان‌طور که شکل نون نیز به‌صورت ظرفی است که از بالایش فیض را دریافت می‌کند و علم از مولایش قطره قطره در آن می‌چکد. «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» «و بگو: پروردگارم، بر علمم بیفزای.» (طه، ۱۱۴)

خدای سبحان و متعال پیامبر کریمش حضرت محمد(ص) را با «ن» خطاب قرار داده است. حق تعالی می‌فرماید: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» «نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.» (قلم، ۱) در این آیه قلم، علی(ع) است. امام صادق(ع) می‌فرماید: «نُ اسم رسول‌الله(ص) است و قلم، اسم امیرالمؤمنین(ع). قلم، جوهر را از «ن» می‌گیرد و آن را به کتاب منتقل می‌کند و در آن می‌نویسد. قلم حالت‌هایی دارد: ساعتی نون است و ساعتی باء. ساعتی نقطهٔ نون است و ساعتی نقطهٔ باء. امیرالمؤمنین نیز همین‌گونه است. ایشان باب رسول‌الله و باب شهر علم است و از او بر خلق افاضه می‌شود؛ پس او باء و نقطهٔ باء است و قلم و جوهری است که قلم [آن جوهر را] با خود حمل می‌کند. برای نقطه [نیز] حالت‌هایی وجود دارد؛ نقطه، فیض نازل‌شده از خداوند بر پیامبر و از پیامبر(ص) بر علی(ع) و از علی(ع) بر خلق است. نقطهٔ نازل‌شده از سوی خدا بر پیامبرش قرآن است و پیامبر(ص) همان «ن» و نیز نقطهٔ نون است.

پیامبر(ص) نسبت به علی(ع) مانند باء و نقطهٔ باء است و علی(ع) نسبت به پیامبر(ص) مانند «ن» و نقطهٔ نون است و علی(ع) نسبت به خلق، مانند باء و نقطهٔ باء است.

(سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۱، پرسش ۶)

رکن‌ها

معنای سخن جبرئیل در هنگام شهادت امام علی(ع) چیست؟ «تهدمت واللّه ارکان الهدی» «به خدا سوگند ارکان هدایت منهدم شد.» آیا حسن و حسین(ع) که پس از شهادت امام، باقی و زنده بودند، ستون‌های هدایت نبودند؟!

پاسخ:

رکن اول حضرت محمد(ص) است، رکن دوم امام علی(ع) و رکن سوم حضرت فاطمه(ع) است. حضرت محمد(ص) شهر علم است و علی(ع) و فاطمه(ع) باب آن؛ و این سه تن، ستون‌های حق و هدایت‌ان؛ یا اسم اعظم اعظم اعظم (هو) و ستون‌های آن (شهر کمالات الهی) الله سبحان و متعال و باب آن الرحمان الرحیم است و اگر باب غیر از این دو اسم بود، سختی‌ها و عقوبت‌ها بر اهل زمین شدت می‌گرفت و احدی از شما تزکیه نمی‌شد.

ظهور این نام‌ها در خلق، با محمد و علی و فاطمه(ع) است. محمد(ص) تجلی‌ی الله در خلق و علی(ع) تجلی‌ی رحمن و فاطمه(ع) تجلی‌ی رحیم در خلق است. با شهادت پیامبر، رکن اول منهدم شد و با شهادت فاطمه(ع)، رکن دوم فروریخت؛ ولی این دو با بقای سومی باقی ماندند که همان علی(ع) بود. با شهادت علی(ع)، رکن سوم نیز ویران شد و حتی رکن اول و دوم نیز با او منهدم شد؛ از همین‌رو جبرئیل(ع) گفت: «تهدمت واللّه ارکان الهدی» «به خدا سوگند ستون‌های هدایت منهدم شد.»

امام حسن(ع) و امام حسین(ع) با این که پس از امام علی(ع) وجود داشتند، ولی به این معنا ستون‌های هدایت نبودند. بنابراین ستون‌های هدایت، سه تا هستند و لاغیر. ائمه همگی ارکان هدایت هستند، ولی آن‌ها ستون‌های این ستون‌ها هستند؛ به عبارت دیگر ائمه، ستون‌های محمد، علی و فاطمه(ع) هستند.

(سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۱، پرسش ۹)

همچنین در نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲ می‌فرماید: «و لهم (اهل بیت) خصائص حق الولاية و فیهم الوصية و الوراثة.» «حق ولایت بر مردم، از آن اهل‌بیت است و این اهل‌بیت، وصی و وارث و جانشینان [پیامبر اکرم(ص)] هستند.» (نهج‌البلاغه محمد عبده، ج ۱، ص ۳۰، نهج‌البلاغه صبحی صالح، ص ۴۷) امیرالمؤمنین(ع) نه تنها معتقد است که خودش خلیفه و ائمه (علیهم‌السلام) خلفای بحق هستند، بلکه دیگران را غاصب حق خویش می‌داند. ابن‌قتیبه دینوری در کتاب الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸ با تحقیق آقای زینی، نقل می‌کند که امیرالمؤمنین(ع) به ابوبکر و عمر فرمودند: «و تأخذون منا اهل البيت غصبا.» «شما این خلافت را از ما اهل‌بیت غصب کردید و شما غاصب هستید.»

همچنین وقتی قنفذ از طرف ابوبکر می‌آید و امیرالمؤمنین(ع) را به مسجد دعوت می‌کند، می‌گوید:

یدعوك خلیفة رسول الله لتبایع. فقال علی: لسریع ما کذبتم علی رسول الله!««خلیفهٔ رسول خدا شما را خوانده است تا با او بیعت کنید. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: شما چقدر زود به رسول خدا دروغ بستید. شما که خلیفهٔ رسول خدا نیستید. من خلیفهٔ او هستم.» (الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹)

در روایت دیگری وقتی به حضرت علی(ع) گفتند بیعت کن، حضرت فرمود: «أنا أحق بهذا الأمر منكم، لا أبایعکم و أئتمّ أولى بالبيعة لی.» «من از شما به خلافت شایسته‌تر هستم و با شما بیعت نمی‌کنم و شما موظف هستید که با من بیعت کنید.» (الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸)

عبارتی را مسلم نیشابوری در صحیح مسلم آورده است که امیرالمؤمنین(ع)، خلیفهٔ اول و خلیفه دوم را «کاذبا أئما غادرا خائنا» «دروغ‌گو، بدکار، حیله‌گر و

خیانت‌کار» می‌داند. (صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲) ما نیز بر همین عقیده هستیم و دلیل محکمی هم داریم، چه از کتب شیعه و چه از کتب اهل سنت، که امیرالمؤمنین(ع) و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) بر امامت خودشان مدعی بودند. امام سجاد(ع) نیز از این حق امامشان دفاع می‌کنند.

در کتاب تفسیر ابن‌کثیر دمشقی در ذیل آیهٔ تطهیر آمده است: وقتی اسرا را به شام می‌برند، برخی به اسرا طعن می‌زنند. پیرمردی می‌گوید شما از اسرای کدام قبیلهٔ خارجی هستید. امام سجاد(ع) می‌فرماید: «آیا قرآن خوانده‌اید؟» گفت: بله. فرمود: «آیا آیهٔ شریفهٔ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا» [احزاب، ۳۳] را خوانده‌اید؟» گفت: بله، ولی به شما چه ربطی دارد؟! مگر شما اهل‌بیت پیامبر(ص) هستید؟ امام سجاد(ع) فرمود: «اهل‌بیت پیامبر (ص) ما هستیم و این آیه در شأن ما نازل شده است.»

می‌توانید در این زمینه به تفاسیر ابن‌کثیر و الدرالمنثور و طبری، ذیل این آیهٔ شریفه را ملاحظه کنید.

همچنین ده‌ها و صدها هزاران روایات در منابع شیعه و بعضاً در منابع اهل سنت آمده که امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) و امام عسکری(ع) و امام عصر(ارواحنا لتراب مقدمه فداء) مدعی بودند که امام و خلفای بحق پیامبر(ص) هستیم. مهم‌تر از همهٔ این‌ها، همین حدیث پیامبر(ص) که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است: «خلفا و جانشینان بعد از من، ۱۲ نفر هستند.» این حدیث، در غیر از مذهب شیعه، با کدام‌یک از مذاهب اهل سنت تطبیق دارد؟



سؤال: شما برادران شیعه که به مسئلهٔ امامت معتقد هستید، آیا کسانی را که امام می‌پندارید، خودشان به امامت خودشان اعتقاد داشتند یا بعداً شما آن را اطلاق کردید؟

امیرالمؤمنین(ع) نه در يك روایت، بلکه در صدها روایت حتی در خود نهج‌البلاغه فرموده است که من خلیفه و جانشین پیامبر اکرم(ص) هستم. جانشینی پیامبر اکرم(ص) مربوط به ماست. آقا رسول اکرم(ص) ما را به‌عنوان جانشین خودش معرفی کرده است.

در نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۷۴ می‌فرماید: «من شایسته‌ترین افراد به خلافت هستم. کسی همانند من شایستگی خلافت ندارد. تمامی شما صحابه نیز بر این عقیده هستید که من خلیفهٔ پیامبر اکرم(ص) بودم.»

چنین می‌گوید: «ما أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يَعْلَمُوا» «خدا بر عهدهٔ نادانان، دانش‌آموزی نهاده، بلکه بر عهدهٔ دانایان نهاده که به آنان بیاموزند.» (نهج البلاغه، حکمت ۴۷۸)

از نظر مولا امیرالمؤمنین(ع) اصلی‌ترین اقدام اصلاح‌طلبانه، اصلاح‌طلبی فرهنگی است؛ آن‌چنان‌که رهبر و مقتدایش حضرت رسول (ص) فرموده بود: «إِنِّي مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْفَقْرَ وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْهِمْ شَوْءَ التَّدْبِيرِ» «من آن‌قدر که از گرفتاری ناشی از پستی‌اندیشه و تفکر برای امتم نگرانم از فقر ایشان نگران نیستم.» اصلاحات فرهنگی همواره و در همهٔ ادوار امامت پیشوایان، زیربنایی‌ترین و اصل‌ترین و جدی‌ترین محور اصلاحات ایشان به شمار آمده است. اصول‌گرایان باید به‌اندازه‌ای به سازوکار و رونق فکر و اندیشهٔ خویش و پیروان خود برسند تا مسیر اعتدال را پیش روی آن‌ها بکشایند و از درون آن‌ها اندیشمندانی دلسوز، برای انجام اصلاحات فرهنگی، در مرام و مسیر ایشان به پا خیزند.

مولا بر تبیین خط اعتدال و مقاومت و ایستادگی در این راه هرگز و به هیچ بهایی جانب افراط را نگرفته و در طی طریق حق، هرگز خطایی از ایشان سر نزده است. می‌فرماید: «وَأُولَا كَرَاهِيَةِ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدَهَى النَّاسِ، وَ لَكِنْ كُلُّ غُدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَ كُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ. وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يُعَرِّفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «اگر نیرنگ، ناپسند نبود من سیاستمدارترین مردم بودم؛ اما هر نیرنگی گناه و هر گناهی نوعی کفر است و در قیامت هر غداری پرچم خاصی دارد که به آن شناخته می‌شود.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۹).

و در کلامی دیگر که دنیا را مذمت و نکوهش کرده‌اند هرگز نکوهش خود را دلیلی بر تفریط و پرهیز از پرداختن به امور مردم و دنیا نپنداشته و در گفتار و رفتار خویش جانب تفریط را پیشه نساخته‌اند: «به خدا سوگند، حکومت بر دنیای شما به‌اندازهٔ آب بینی بز برایم ارزش ندارد... مگر آنکه تلاش من سببی برای احیای حق و گرفتن حق مظلومی از ظالمی باشد...» (نهج البلاغه، خطبه ۳)

اصول‌گرایی مولا امیرالمؤمنان(ع) انکارناپذیر است. اگر حضرتش بر زهد، ستیز با باطل، وحدت، حمایت از محرومان، عدالت، آزادی، اخلاق، حق، قرآن، عزت‌نفس، تقوآمداری، مردم‌گرایی و تحقیر دنیا تأکید دارد، برای این است که همهٔ این‌ها را میوه‌ها و نتایج فرمان‌برداری از خدا، اطاعت از رسول و همراهی حق و معیت با قرآن می‌داند. اصلاح‌طلبی امیر مؤمنان(ع)

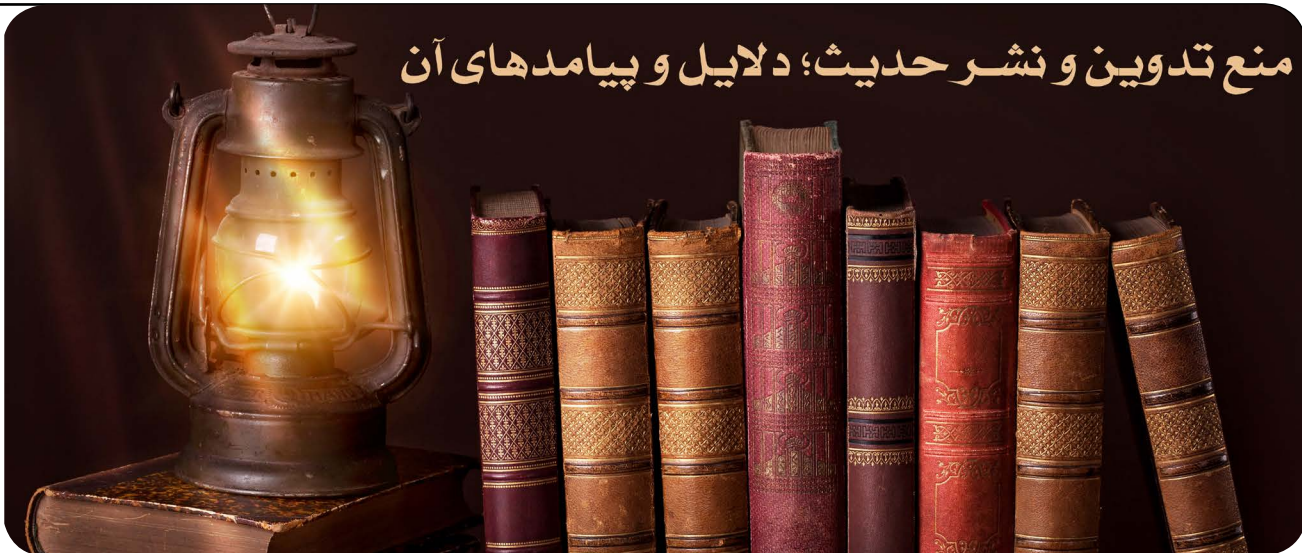
امیر مؤمنان به شیوهٔ اصلاحات خویش یعنی جهل‌ستیزی، تجمل‌ستیزی و مردم‌سالاری نیز تکیه داشته است؛ زیرا همواره ممکن است جاهلان متنسک (دین‌دار) و عالمان متهتک (بی‌پروا) بر مسند اصول‌گرایی فرمانروایی کنند و اصول را از مسیر غایی‌اش که اعتدال است خارج نمایند. ازاین‌رو با جهل جاهلانی که جامعه را به سمت نادانی و ناداری فکری و ناتوانی رفتاری می‌کشاند و قدرت انتخاب و اراده و آزادی مردم را می‌ربایند و آنان را از سروری و عزت و کرامت‌نفس خویش دور می‌کنند، نهیب زده است. از سوی دیگر وقتی حکومت در دست قدرت دنیاگرایان چه دین‌دار و چه متظاهر به دین و چه از دین فرو یا فرافتنگان، قرار گیرد، در دور کردن مردم از حق انتخاب و آزادی خویش نتیجه‌ای مشابه رفتار جاهلان اریکه‌سوار حکومت خواهد داشت؛ به همین دلیل حضرت در چنین اموری نیز اصلاحات را قوهٔ بالغه و قدرت عاقله‌ای برای نظارت بر کار اصول‌گرایی به شمار آورده است و حاصل و فرایند اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی را معتدل‌اندیشی و اعتدال‌گرایی و تعادل‌مداری می‌داند. نمونه‌ای از تجمل‌ستیزی و جهل‌ستیزی به‌عنوان دو محور از محورهای اصلاحات علوی که همواره درخور توجه مولا بوده، از میان صدها جملهٔ آن حضرت انتخاب شده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدُرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ» «خدا بر پیشوایان و شهریاران دادگر واجب کرده که با مردم ناتوان برابر باشند تا فقر، فقیران را هیچانی نساخته و به طغیان واندارد.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹) و ازآن‌جاکه از تحجر و جمود و تمسک جاهلان شکوه دارد و اقدام ناآگاهانهٔ ایشان را طریقی در جهت انحراف حکومت و تحریف دین می‌پندارد،

اصول‌گرایی، اصلاح‌طلبی و اعتدال‌جویی در سیرهٔ امام علی(ع)

در اندیشه‌ها نه‌تنها اعتدال‌جویی و اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی، بخش‌های سیاسی اجتماعی متفاوت، متعارض یا مخالف یکدیگر نیستند، بلکه رفتار درست در چارچوب اصول‌گرایی که همراه با نظارت اصلاح‌طلبانه باشد می‌تواند منجر به آغاز راه اعتدال‌جویی شود.

اعتدال‌گرایی در سیاست به معنای اصل‌گریزی و اصلاح‌ستیزی نیست؛ بلکه همواره برای حفظ تعادل جامعه، باید بر اصول الهی که جامعه بر اساس آن تشکیل شده و قوام یافته است پافشاری کرد و درعین‌حال همیشه باید با اندیشه، ابزار، نظارت و امکانات اصلاحی بر حرکت صحیح در مسیر اصول‌گرایی و پیشگیری از هر انحراف و تحریفی، نگاهی اصلاح‌طلبانه داشت. اگر دو لبهٔ پیچی اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی کار خویش را درست و به‌وقت انجام دهند، حاصل رفتار و عمل آن‌ها چیزی جز اعتدال نخواهد بود.

اصول‌گرایی حضرت امیرالمؤمنین(ع) «أَنِّي لَمْ أَزِدْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ... فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَاذَةُ الْحَقِّ» «من از فرمان خداوند و رهبری و هدایت‌های رسول اکرم (ص) لحظه‌ای سربلندی نکردم و همواره مطیع محض بودم... و سوگند به آنکه جز او آفریدگار و معبودی نیست، همواره در مسیر حق بودم.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷) پیامبر نیز در شأن اصول‌گرایی مولا فرموده است: «علی با قرآن است و قرآن با علی است» (فضائل الخمسه، ج ۲، ص ۱۲۶). در جای دیگری در وصف ایشان فرموده است: «علی به‌پادارندهٔ قرآن است.» (مرآة العقول، ج ۲، ص ۲۶۴) از دو روایت فوق که از میان صدها نکتهٔ مشابه، انتخاب شده است، عمق



منع تدوین و نشر حدیث؛ دلایل و پیامدهای آن

به‌رغم سفارش‌ها و توصیه‌های پیامبر اعظم (ص) مبنی بر حفظ، نقل و کتابت احادیث، متأسفانه بعد از رحلت آن بزرگوار، خلفا نبرد خصمانه‌ای را با احادیث نبوی آغاز کردند؛ سال‌های متمادی «سنت» متروک ماند و چنان جو خفقان و دهشتناکی بر جامعهٔ اسلامی سایه افکند که بیان احادیث ناب محمدی (ص) جرم محسوب می‌شد و راویان حدیث شکنجه و زندانی می‌شدند؛ حتی هزاران حدیث مکتوب را در آتش سوزاندند، به‌همه‌جا ابلاغ کردند که کسی حق نقل و تدوین احادیث را ندارد. حتی برای جلوگیری از نشر احادیث، به صحابه اجازهٔ خروج از مدینه را نمی‌دادند. ابوبکر و عمر، اولین کسانی بودند که پرچم مبارزه با احادیث نبوی را به دست گرفتند.

ذهبی به‌نقل از عایشه می‌گوید: «پدرم پانصد حدیث از رسول خدا جمع کرده بود... و همه را آتش زد.» (الذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۵، مکتبة الحرم المکی، بی‌تا)

خليفة دوم نیز پس از به‌خلافت‌رسیدن، تمام تلاش خویش را در جهت ممانعت از نقل، کتابت و نشر احادیث به کار بست؛ وی به ممنوعیت کتابت حدیث اکتفا نکرد، بلکه دستور سوزاندن حدیث را نیز صادر کرد: «من کان عنده منها شیء فلیمحه» «هر کس چیزی از احادیث نزدش دارد باید آن را از بین ببرد.» (الشهرستانی، وضوء النبی(ص) ج ۲، ص ۲۰، الطبعة الاولى، ۱۴۲۰ هـ)

ازبین‌بردن احادیث ضربهٔ جبران‌ناپذیری بر امت اسلامی وارد ساخت؛ به‌گونه‌ای که هنوز امت اسلامی از آن رنج می‌برد. اهل سنت برای توجیه ممنوع‌بودن تدوین احادیث، به دلایلی تمسک می‌کنند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. اختلاط حدیث با قرآن:

یکی از دلایل عمدهٔ آنان مبنی بر عدم جواز تدوین حدیث، این است که: اگر حدیث را بنویسم با قرآن مخلوط می‌شود!

اهل سنت با این ادعا قرآن را که کلام خداوند است، هم‌تراز سنت قرار داده‌اند؛ به‌گونه‌ای که نوشتن سنت را موجب اختلاط آن با قرآن می‌دانند. این توجیه از جهاتی مناقشه‌پذیر است:

اولاً این ادعا با تحدی کردن قرآن ناسازگار است. قرآن کریم صریحاً همهٔ جهانیان را بدون استثناء دعوت به مقابله با قرآن کرده است و می‌گوید اگر فکر می‌کنید که قرآن سخن خدا نیست و ساختهٔ مغز بشر است، شما هم انسان هستید، پس همانند آن را بیاورید.»

«بگو اگر انس و جن جمع شوند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد؛ اگرچه پشتیبان یکدیگر باشند». (اسراء، ۸۸؛ همچنین مراجعه کنید به: قصص، ۴۹؛ هود، ۱۳، بقره، ۲۳-۲۴)

ثانیاً پذیرفتن این دلیل، مستلزم تحریف قرآن است و حال آنکه خداوند صریحاً فرموده است که در قرآن تحریف راه ندارد:

منابع رسمی دعوت مبارک یمانیت موعود، سید احمد الحسن

سایت مؤسسه وارثین ملکوت

VARESIN.ORG

ارتباط با ما

@ZAMANE_ZOHOUR

صفحه رسمی فیس‌بوک سید احمدالحسن

/AHMED.ALHASAN.10313

سایت رسمی فارسی

ALMAHDYOON.CO

سایت هفته‌نامه زمان ظهور

ZAMANEZOHOOR.COM

کانال تلگرام هفته‌نامه زمان ظهور

@ZAMAN_ZOHOUR

